

ژئواکونومی شروع دوباره جنگ علیه ایران

تنها دو هفته پس از برقراری آتش بس ۶۰ روزه میان ایران و امریکا، پرشسی که پیش از هر چیز ذهن دولت‌ها، بانک‌های مرکزی و بازارهای مالی را به خود مشغول کرده، این نیست که جنگ چه زمانی پایان می‌یابد، بلکه این است که اگر دوباره آغاز شود، اقتصاد جهان تا چه اندازه تاب تحمل آن را خواهد داشت؟ در نگاه نخست، شاید تصور شود در دوم جنگ تفاوت چندانی با مرحله نخست نخواهد داشت، اما اقتصاددانان معتقدند بزرگ‌ترین تفاوت در همین نقطه نهفته است. اگر درگیری بار دیگر از سر گرفته شود، بازارها دیگر آن را یک بحران مقطعی یا جاذبه‌های زودگذر تلقی نخواهند کرد، بلکه آن را نشانه ورود خاورمیانه به چرخه‌ای از جنگ‌های تکرار شونده خواهند دانست.

برداشتی که می‌تواند پیامدهای اقتصادی بسیار سنگین‌تری نسبت به دور نخست درگیری به همراه داشته باشد. در جنگ اول، بسیاری از سرمایه‌گذاران امیدوار بودند تنش‌ها ظرف چند هفته مهار شود و بازارها نیز بر همین اساس واکنش نشان دادند، اما آغاز دوباره جنگ پس از یک دوره آتش‌بس، این پیام را به بازارهای جهانی مخابره می‌کند که بحران، ساختاری تر از آن چیزی است که پیش‌تر تصور می‌شد. از آن لحظه به بعد، دیگر فقط خود جنگ قیمت‌گذاری نمی‌شود، بلکه احتمال تکرار جنگ نیز وارد محاسبات اقتصادی خواهد شد. همین تغییر در ذهنیت سرمایه‌گذاران کافی است تا ریسک ژئوپلیتیکی به بخشی دائمی از قیمت نفت، هزینه حمل‌ونقل، بیمه دریایی، سرمایه‌گذاری و تجارت بین‌المللی تبدیل شود، حتی اگر دامنه نبرد محدود باقی‌ماند.

■ **از شوک انرژی تا موج تورم**
نخستین و فوری‌ترین اثر آزرگیری جنگ، بازار جهانی انرژی خواهد بود. خلیج فارس همچنان حیاتی‌ترین مسیر انتقال نفت جهان به ششای می‌رود و حدود یک پنجم تجارت دریایی نفت دنیا از تنگه هرمز عبور می‌کند. بنابراین هرگونه درگیری که امنیت این آبراه را تهدید کند، بلافاصله خود را در قیمت نفت نشان خواهد داد. نکته مهم آن است که برای ایجاد بحران، لزوماً نیازی به بسته شدن کامل تنگه هرمز وجود ندارد. تجربه درگیری‌های اخیر نشان داد حتی اختلال نفتی محدود، افزایش خطر برای نفتکش‌ها یا بالا رفتن هزینه بیمه دریایی، می‌تواند بازار انرژی را به‌شدت ملتهب کند. اگر جنگ دوباره آغاز شود، احتمال جهش

چالش

سیمون تینسдал

■ **ترجمه: زهرا سادات آفرینی**

گردها خسوتن نخست‌وزیر اسرائیل چه دستاوردی داشته‌است؟ نزدیک‌ترین متحدش، حلالیهِ اوست و با یک ایران جسور تر مواجه شده‌ایم. بنیامین نتانیاهو بزرگ‌ترین بازنده توافق اولیه برای توقف جنگ امریکا- اسرائیل با ایران، به عنوان کسی که غرب آسیا را از دم تیغ گذراند، به پیاد خواهد ماند و به او ناسزا خواهند گفت. حماس در غزه، تصرف غیرقانونی زمین‌های کرانه باختری، ستون پنجم‌های فرضی اسرائیلی- عرب، ناوگان‌های کمک‌سانی مبارزان صلح، حزب‌الله در لبنان، شبه‌نظامیان مخاصم در سوریه، عراق و یمن با حکومت تهران همچنان باقی‌است و درباره همه اینها، راه‌حل اسرائیلی همیشه یکسان بوده‌است: «خسوتن افراطی و اغلب بی‌قانون که همواره اوضاع را بدتر می‌کرد.»

■ **آگهی تر حیم نتانیاهو**

در بین همه اینها، جنگ غیرقانونی و بی‌دلیل علیه ایران، تنگی نهایی‌ی دکترین نتانیاهو بود که در آن، اعمال نامتناسب بیرونی قهریه به کار گرفته شد. همانطور که پیش‌بینی می‌شد، این جنگ نیز شکست خورده‌است. البته دونالد ترامپ می‌گوید کسه تفاهم‌نامه آتش‌بس امضا شده در ورسای، تسلیم محض نیست، اما اگر رئیس‌جمهور ایالات متحده با وجود شک و تردیدها و تمسخر جهانی از این تحقیر هم جان سالم به در ببرد، عواقب احتمالی این فاجعه برای نتانیاهو به منزله پای‌جادی شغل وی است. از بسیاری جهات می‌توان گفت که شخصی که طولانی‌ترین سمت را بر عهده عنوان نخست‌وزیر اسرائیل در اختیار داشته، همین الان هم آدمی است که به دیرروز تعلق دارد. او آگهی ترجمه سیاسی او مانند یک کپیفرخواست جنایی است. نتانیاهو ده‌ها در برابر راه‌حل دو کشور و با فلسطینی‌ها مقاومت کرد. او نتوانست از هتمت اکتبر ۲۰۲۳ جلوگیری کند و سببید که مایه شرم و ننگ پایدار اسرائیل شد. او توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ با ایران که مورد تأیید بین‌المللی بود را تضعیف کرد، که پس از آن، ترامپ هم از آن خارج شد و به درگیری فاجعه

سریع قیمت نفت بسیار بالاست و در صورت

طولانی شدن بحران، بازار ممکن است وارد دوره‌ای از نوسان‌های شدید و بی‌سابقه شود. اما نفت گران‌تر، تنها به معنای افزایش قیمت سوخت نیست. هزینه حمل کالا در سراسر جهان افزایش پیدا می‌کند، تولید صنعتی گران‌تر می‌شود، بخش کشاورزی با رشد هزینه‌های تولید روبه‌رو خواهد شد

و حمل‌ونقل هوایی و دریایی نیز هزینه‌های بیشتری را به مصرف‌کنندگان تحمیل خواهد کرد. به بیان دیگر، تقریباً هیچ بخشی از اقتصاد جهانی از افزایش قیمت انرژی در امان نخواهد بود. این روند، موج تازه‌ای از تورم جهانی را به همراه خواهد آورد، درست در زمانی که بسیاری از اقتصادهای بزرگ هنوز آثار تورم سسال‌های گذشته را به‌طور کامل پشت سر نگذاشته‌اند. بانک‌های

پیرالمملک

سرویس بین‌الملل ۶۰-۸۸۵۲۲۰

درد

بزرگ‌ترین تفاوت شروع مجدد جنگ با ایران در این نهفته‌که بازارهادیگر آن را یک بحران مقطعی یا حاده‌های زودگذر تلقی نخواهند کرد، بلکه آن را نشانه ورود خاورمیانه به چرخه‌ای از جنگ‌های تکرار شونده خواهند دانست و خلاصه اینکه بحران، ساختاری تر از آن چیزی است که پیش‌تر تصور می‌شد

برخی از‌های معتبر.

■ **بازندگان اصلی چه کسانی هستند؟**

از منظر جغرافیای اقتصادی، همه کشورها به یک اندازه آسیب نخواهند دید. اقتصادهای آسیایی بیشترین آسیب‌پذیری را خواهند داشت. چین، هند، ژاپن و کره جنوبی بخش بزرگی از انرژی مورد نیاز خود را از خلیج فارس تأمین می‌کنند و هرگونه اختلال طولانی در صادرات نفت و گاز این منطقه، مستقیماً هزینه تولید صنایع آنها را افزایش داده و رشد اقتصادی‌شان را کاهش خواهد داد. برای اقتصادهایی که موتور رشد جهانی محسوب می‌شوند، افزایش قیمت انرژی می‌تواند به کاهش صادرات، افت تولید و کند شدن سرمایه‌گذاری منجر شود. اروپا نیز با چالش مشابهی روبه‌رو خواهد شد.

افزایش قیمت انرژی، فشار مضاعفی بر صنایع اروپایی وارد می‌کند و دولت‌ها را ناچار می‌سازد منابع بیشتری را برای حمایت از مصرف‌کنندگان و بنگاه‌های اقتصادی اختصاص دهند.

در چنین سناریویی، اقتصاد امریکا نیز با ترکیبی از فشارهای هم‌زمان مواجه خواهد شد. افزایش قیمت جهانی انرژی به سرعت خود را در هزینه‌های مصرف‌کننده امریکایی، به‌ویژه سوخت و حمل‌ونقل، نشان می‌دهد و می‌تواند موج تازه‌ای از تورم را در اقتصاد ایجاد کند که هنوز از شوک‌های پیشین فاصله نگرفته‌است. هم‌زمان، دولت امریکا ناچار خواهد شد بخشی از منابع مالی خود را به افزایش حضور نظامی و مدیریت بحران در خاورمیانه اختصاص دهد، موضوعی که می‌تواند فشار مضاعفی بر بودجه فدرال وارد کند. در بازارهای مالی نیز، افزایش نااطمینانی معمولاً به نوسان در بورس و

حرکت سرمایه به سمت دارایی‌های امن منجر می‌شود. به همین دلیل، حتی اگر اقتصاد امریکا از نظر ساختاری قدرتمند باقی بماند، درگیری دوباره بسا ایران می‌تواند آن را وارد دوره‌ای از رشد کندتر، تورم بالاتر و افزایش هزینه‌های ژئوپلیتیکی کند، وضعیتی که بیش از هر چیز نشان‌دهنده بازگشت ریسک خاورمیانه به مرکز ثقل محاسبات اقتصادی واشینگتن خواهد بود.

در کنار این عوامل، اختصاص منابع مالی بیشتر به بودجه دفاعی، بخشی از سرمایه‌گذاری‌های مولد را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

در همین حال، تجارت جهانی نیز با هزینه‌های تازه‌ای مواجه می‌شود. شرکت‌های کنسیرانی حق بیمه بیشتری پرداخت خواهند کرد، شرکت‌های لجستیکی مسیرهای طولانی‌تر و پر هزینه‌تری را انتخاب می‌کنند و زمان انتقال کالا افزایش خواهد یافت. ایسن موضوع زنجیره‌های تأمین جهانی را که هنوز از پیامدهای بحران‌های سسال‌های اخیر فاصله نگرفته‌اند، بار دیگر تحت فشار قرار خواهد داد. البته در این میان، صادرکنندگان بزرگ جهان جهت‌اش از منطقه خلیج فارس ممکن است از افزایش قیمت جهانی انرژی سود ببرند و درآمدهای نفتی بیشتری کسب کنند. با این حال، اگر بحران به کاهش رشد اقتصاد جهانی و افت تجارت بین‌المللی منجر شود، این مزیت نیز موقتی خواهد بود.

آنچه دور دوم جنگ را از مرحله نخست متمایز می‌کند، صرف‌اشدت درگیری نیست، بلکه تغییری است که در ذهن فعالان اقتصادی ایجاد خواهد شد. اگر آتش‌بس ۶۰ روزه فرو بپاشد، سرمایه‌گذاران به این نتیجه خواهند رسید که خاورمیانه وارد دوره‌ای از بی‌ثباتی مزمن شده‌است. در چنین شرایطی، «ریسک ژئوپلیتیکی» دیگر یک متغیر موقتی نخواهد بود، بلکه به بخشی دائمی از تصمیم‌گیری‌های اقتصادی تبدیل می‌شود.

شاید همین موضوع مهم‌ترین تفاوت جنگ دوم با جنگ اول باشد.

در دور نخست، بازارها امیدوار بودند بحران زودگذر باشد، اما در صورت آغاز دوباره جنگ، آنچه قیمت‌گذاری خواهد شد، تنها موشک‌ها و عملیات نظامی نیست، بلکه احتمال تکرار مداوم بحران در سال‌های آینده است و این همان عاملی است که می‌تواند هزینه‌های اقتصادی جنگ دوم را به مراتب سنگین‌تر از نخستین رویارویی کند، حتی اگر دامنه نظامی آن گسترده‌تر نباشد.

درد

مسئله اصلی که نتانیاهو را به سمت فراموشی سیاسی پیش می‌برد، این است که او رابطه حیاتی ایالات متحده و اسرائیل را مبسوم و شاید به طرز مهلکی تضعیف کرده، گسستی که ممکن است به نقطه اوج خود بر تپنداری اسرائیل، فروپاشی رؤیای نتانیاهو برای اسرائیل بزرگ و پایان حمایت بی‌چون و چرای امریکا تبدیل شود

از سرگیری جنگ تحریک کند و توافق صلح را از بین ببرد. با این حال، اگر نتانیاهو مطیعانه تسلیم دستورات ترامپ شود، به ویژه در مورد خروج کامل نیروهای نیابتی منطقه‌ای تهران، تمدت باقی‌مانده او نزد آید دهندگان و متحدان راست افراطی‌اش ممکن است از بین برود و بعید است که این رابطه ویژه به سر تعهد بهبود یابد.

■ **کاهش امنیت اسرائیل**
پیامدهای احتمالی این گسستگی گینج کننده است. این گسست ممکن است به نقطه اوج خود بر تپنداری اسرائیل، فروپاشی رؤیای نتانیاهو برای اسرائیل بزرگ به عنوان قدرت مسلط غرب آسیا و پایان حمایت بی‌چون و چرای ایالات متحده و کمک‌های نظامی بی‌قید و شرط تبدیل شود. این می‌تواند امیدها برای گسترش توافق‌نامه اهرابیم ترامپ به عربستان سعودی و دیگر کشورهای خلیج فارس را که مشغول تنظیم مجدد وفاداری‌های پس از جنگ هستند، از بین ببرد. طرح صلح ناعادانه ترامپ برای غزه احتمالاً نابود خواهد شد. این می‌تواند لحظه‌ای باشد که انرژی ایران سرانجام کاهش می‌یابد و امنیت اسرائیل کمتر خواهد شد. نتانیاهو همه چیز را روی یک پیروزی جامع و تقویت کننده میراث بر دشمن ایرانی خود شرط‌بندی کرده به شدت شکست خورد. اکنون او باید گردن‌داد را درد کند، باید گفت: «بی‌بی، در دسر با بهانه بیشتری درست نکن. منتظر نباش تا تحت فشار قرار بگیری یا خارج شوی. استغفاب‌ه.»

■ **مفسر امور خارجی گاردین**

۲۱ ژوئن ۲۰۲۶



سال‌ها درباره امکان محدود کردن عبور و مرور انرژی از این آبراه سخن گفته بود، اما جنگ اخیر نشان داد که حتی احتمال اختلال در این مسیر نیز می‌تواند بازارهای جهانی انرژی، اقتصادهای صنعتی و محاسبات امنیتی قدرت‌های بزرگ را دگرگون کند. ارزش این اهرم، نه در بسته شدن دائمی تنگه، بلکه در توانایی ایجاد عدم قطعیت است. عدم قطعیتی که قیمت نفت، هزینه بیمه کشتی‌ها، امنیت زنجیره تأمین جهانی و حتی بازارهای مالی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که می‌توان از یک موفقیت راهبردی برای ایران سخن گفت. نه به این معنا که جنگ هیچ هزینه‌ای برای تهران نداشت، بلکه از آن جهت که تجربه جنگ، ابزار مؤثرتری برای بازدارندگی و چانه‌زنی در اختیار سیاست‌گذاران ایرانی قرار داد. در واقع، ایران بیش از هر چیز دریافت‌که در نبرد نامتقارن، اثرگذاری بر اقتصاد جهانی می‌تواند گام از پاسخ مستقیم نظامی نیز کارآمدتر باشد. این تحول، معادلات آینده مذاکرات میان تهران و واشینگتن را نیز دستخوش تغییر خواهد کرد، زیرا هرگفت‌وگویی امنیتی از این پس ناگزیر باید نقش ژئوپلیتیکی تنگه هرمز و امنیت انرژی را نیز در نظر بگیرد.

در سوی دیگر میدان، امریکا با واقعیتی مواجه شد که سال‌ها تلاش کرده بود از آن فاصله بگیرد؛ بازگشت دوباره به چرخه بحران‌های پر هزینه خاورمیانه. یکی از مهم‌ترین اهداف راهبرد کلان امریکا در دهه گذشته، انتقال تمرکز از خاورمیانه به منطقه هند-آرام برای مهار چین بوده‌است. اما جنگ با ایران، بخشی از منابع توجه و ظرفیت سیاسی واشینگتن را بار دیگر به منطقه بازگرداند که قرار بود امنیت نسبی آن کاهش یابد. این دقیقاً همان چیزی است که رفقای امریکا، به‌ویژه چین، از آن سود می‌برند. هر میزان تمرکز بیشتر امریکا بر بحران‌های خاورمیانه، به همان میزان از توان رقابتی آن در شرق آسیا می‌کاهد. بنابراین حتی اگر جنگ از منظر نظامی محدود باقی‌مانده باشد، از منظر ژئوپلیتیکی هزینه فرصت بزرگی برای واشینگتن ایجاد کرده‌است. در همین حال، اسرائیل نیز با واقعیتی مشابه روبه‌رو شد. عملیات نظامی نتوانست محیط امنیتی باثبات‌تری ایجاد کند. امنیت پایدار زمانی حاصل می‌شود که تهدیدهای راهبردی کاهش یابند.

■ **نظمی که ساخته شد**

یکی از مهم‌ترین پیامدهای جنگ، آشکار شدن محدودیت‌های قدرت سخت در شکل دادن به نظم منطقه‌ای بود. برخلاف پیش‌بینی محافل سیاسی، نه‌اتلاف‌های جدید امنیتی تثبیت شدند، نه رقابت‌های منطقه‌ای پایان یافت و نه بحران بی‌اعتمادی کاهش پیدا کرد. کشورهای عربی حوزه خلیج فارس نیز دریافتند که حتی در صورت حمایت کامل امریکا، اقتصادهایشان همچنان در برابر بی‌ثباتی منطقه‌ای آسیب‌پذیر است.

تجربه این جنگ نشان داد که قدرت صرفاً در تعداد موشک‌ها یا هواییماها خلاصه نمی‌شود، بلکه گام در توانایی تأثیرگذاری بر شرایط‌های اقتصاد جهانی نهفته‌است. تهران اکنون بهتر از گذشته می‌داند که ژئوپلیتیک انرژی، امنیت درانوردی و اقتصاد جهانی می‌تواند به اندازه توان نظامی در معادلات بازدارندگی نقش آفرین باشند. این تحول احتمالاً بر دکترین امنیتی ایران در سال‌های آینده نیز اثر خواهد گذاشت. به جای اتکای صرف به پاسخ‌های متقارن، تمرکز بیشتری بر ابزارهای ژئواکونومیک و اهرم‌های بازدارندگی نامتقارن شکل خواهد گرفت. ابزارهایی که هزینه استفاده از قدرت نظامی علیه ایران را برای رقبا افزایش می‌دهند.

در نهایت، مهم‌ترین درس این جنگ شاید نه درباره ایران، امریکا یا اسرائیل، بلکه درباره ماهیت قدرت در جهان امروز باشد. در عصر وابستگی متقابل اقتصاد هیچ قدرتی، حتی اگر از برترین ارتش جهان برخوردار باشد، نمی‌تواند بدون پرداخت هزینه‌های سنگین، بحران‌های ژئوپلیتیکی را مدیریت کند. شاید به همین دلیل است که پس از پایان درگیری‌ها، دیگر کمتر کسی از «پیروزی قاطع» سخن می‌گوید. آنچه باقی‌مانده، منطقه‌های شکستند، تر، اقتصاد جهانی حساس‌تر و رقابتی شدیدتر میان قدرت‌های بزرگ است. اما در میان همه این تحولات، ایران به درسی دست یافت که می‌تواند در سال‌های آینده بر رفتار بازیگران منطقه‌ای و جهانی تأثیر بگذارد. در دنیای امروز، گاهی مؤثرترین سلاح در اختیار داشتن اهرمی است که بتواند محاسبات اقتصادی و راهبردی رقیب را تغییر دهد.

جنگ ایران

قواعد بازدارندگی را تغییر داد

جنگی که قرار بود با نمایش قدرت نظامی، معادلات امنیتی خاورمیانه را یک‌بار برای همیشه به سود واشینگتن و تل آویو تغییر دهد، اکنون بیش از هر چیز به نمادی از تناقض‌های قدرت در قرن ۲۱ تبدیل شده است. یک سال پس از فروکش کردن درگیری‌ها و در شرایطی که امروز، تحلیلگران در حال ارزیابی پیامدهای آن هستند، تصویر نهایی با آنچه در نخستین روزهای جنگ تبلیغ می‌شد فاصله‌ای عمیق دارد. اگر معیار موفقیت، صرفاً تعداد اهداف منهدم شده یا برتری هوایی باشد، امریکا و اسرائیل می‌توانند از برخی موفقیت‌ها سخن بگویند، اما اگر معیار، تحقق اهداف سیاسی-نظامی و تغییر رفتار راهبردی ایران باشد، نتیجه بسیار متفاوت خواهد بود.

قدرت نظامی، هر اندازه هم پیشرفته باشد، زمانی که نتواند به دستاورد سیاسی پایدار تبدیل شود در نهایت به ابزاری پر هزینه برای مدیریت بحران بدل می‌شود، نه حل آن. این همان پارادوکسی است که جنگ اخیر بیش از هر زمان دیگری آشکار کرد. واشینگتن و تل آویو با این تصور وارد میدان شدند که فشار نظامی می‌تواند تهران را وادار به عقب‌نشینی بنیادین کند، اما پایان جنگ نشان داد که معادله امنیت در خاورمیانه پیچیده‌تر از آن است که با بمب و موشک بازنویسی شود. از همان روزهای نخست، فضای رسانه‌ای غرب مملو از روایت‌هایی بود که عملیات نظامی را نقطه آغاز «نظم جدید منطقه‌ای» معرفی می‌کردند، اما با گذشت زمان، این روایت جای خود را به پرسش‌های دشوارتری داد؛ آیا ساختار قدرت ایران فروپاشید؟ آیا نفوذ منطقه‌ای تهران از میان رفت؟ آیا برنامه‌های راهبردی ایران متوقف شد؟ آیا امنیت اسرائیل به شکل پایدار افزایش یافت؟ آیا امریکا نتوانست از درگیری شدن دوباره در باتلاق امنیتی خاورمیانه اجتناب کند؟ پاسخ به اغلب این پرسش‌ها منفی است.

■ **از پیروزی تاکتیکی به شکست راهبردی**

در ادبیات راهبردی، تفاوت مهمی میان «بردن جنگ» و «رسیدن به هدف جنگ» وجود دارد. تاریخ بارها نشان داده‌است که قدرت‌های بزرگ ممکن است در میدان نبرد به موفقیت‌هایی برسند، اما در دستیابی به اهداف سیاسی ناکام بمانند. از ویتنام گرفته تا افغانستان و عراق، و دیگر الگو بارها تکرار شده‌است. جنگ با ایران نیز، اگرچه ویژگی‌های خاص خود را داشت، اما بار دیگر همین واقعیت را به نمایش گذاشت. ایالات متحده و اسرائیل با اتکا به برتری اطلاعاتی، فناوری و قدرت هوایی توانستند خسارت‌هایی به زیرساخت‌های نظامی ایران وارد کنند. اما هیچ‌یک از اهداف اصلی اعلام‌شده، از تغییر رفتار راهبردی تهران گرفته تا ایجاد بازدارندگی پایدار تحقق نیافت. بر عکس، جنگ موجب شد تصمیم‌گیران ایرانی به این جمع‌بندی برسند که باید از ابزارهایی بهره برد که هزینه‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی طرف مقابل را به‌شدت افزایش می‌دهد.

مهم‌ترین نتیجه این بازنگری، اهمیت یافتن تنگسه هرمز به‌عنوان یک اهرم راهبردی بود. ایران



سال‌ها درباره امکان محدود کردن عبور و مرور انرژی از این آبراه سخن گفته بود، اما جنگ اخیر نشان داد که حتی احتمال اختلال در این مسیر نیز می‌تواند بازارهای جهانی انرژی، اقتصادهای صنعتی و محاسبات امنیتی قدرت‌های بزرگ را دگرگون کند. ارزش این اهرم، نه در بسته شدن دائمی تنگه، بلکه در توانایی ایجاد عدم قطعیت است. عدم قطعیتی که قیمت نفت، هزینه بیمه کشتی‌ها، امنیت زنجیره تأمین جهانی و حتی بازارهای مالی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که می‌توان از یک موفقیت راهبردی برای ایران سخن گفت. نه به این معنا که جنگ هیچ هزینه‌ای برای تهران نداشت، بلکه از آن جهت که تجربه جنگ، ابزار مؤثرتری برای بازدارندگی و چانه‌زنی در اختیار سیاست‌گذاران ایرانی قرار داد. در واقع، ایران بیش از هر چیز دریافت‌که در نبرد نامتقارن، اثرگذاری بر اقتصاد جهانی می‌تواند گام از پاسخ مستقیم نظامی نیز کارآمدتر باشد. این تحول، معادلات آینده مذاکرات میان تهران و واشینگتن را نیز دستخوش تغییر خواهد کرد، زیرا هرگفت‌وگویی امنیتی از این پس ناگزیر باید نقش ژئوپلیتیکی تنگه هرمز و امنیت انرژی را نیز در نظر بگیرد.

در سوی دیگر میدان، امریکا با واقعیتی مواجه شد که سال‌ها تلاش کرده بود از آن فاصله بگیرد؛ بازگشت دوباره به چرخه بحران‌های پر هزینه خاورمیانه. یکی از مهم‌ترین اهداف راهبرد کلان امریکا در دهه گذشته، انتقال تمرکز از خاورمیانه به منطقه هند-آرام برای مهار چین بوده‌است. اما جنگ با ایران، بخشی از منابع توجه و ظرفیت سیاسی واشینگتن را بار دیگر به منطقه بازگرداند که قرار بود امنیت نسبی آن کاهش یابد. این دقیقاً همان چیزی است که رفقای امریکا، به‌ویژه چین، از آن سود می‌برند. هر میزان تمرکز بیشتر امریکا بر بحران‌های خاورمیانه، به همان میزان از توان رقابتی آن در شرق آسیا می‌کاهد. بنابراین حتی اگر جنگ از منظر نظامی محدود باقی‌مانده باشد، از منظر ژئوپلیتیکی هزینه فرصت بزرگی برای واشینگتن ایجاد کرده‌است. در همین حال، اسرائیل نیز با واقعیتی مشابه روبه‌رو شد. عملیات نظامی نتوانست محیط امنیتی باثبات‌تری ایجاد کند. امنیت پایدار زمانی حاصل می‌شود که تهدیدهای راهبردی کاهش یابند.

■ **نظمی که ساخته شد**

یکی از مهم‌ترین پیامدهای جنگ، آشکار شدن محدودیت‌های قدرت سخت در شکل دادن به نظم منطقه‌ای بود. برخلاف پیش‌بینی محافل سیاسی، نه‌اتلاف‌های جدید امنیتی تثبیت شدند، نه رقابت‌های منطقه‌ای پایان یافت و نه بحران بی‌اعتمادی کاهش پیدا کرد. کشورهای عربی حوزه خلیج فارس نیز دریافتند که حتی در صورت حمایت کامل امریکا، اقتصادهایشان همچنان در برابر بی‌ثباتی منطقه‌ای آسیب‌پذیر است.

تجربه این جنگ نشان داد که قدرت صرفاً در تعداد موشک‌ها یا هواییماها خلاصه نمی‌شود، بلکه گام در توانایی تأثیرگذاری بر شرایط‌های اقتصاد جهانی نهفته‌است. تهران اکنون بهتر از گذشته می‌داند که ژئوپلیتیک انرژی، امنیت درانوردی و اقتصاد جهانی می‌تواند به اندازه توان نظامی در معادلات بازدارندگی نقش آفرین باشند. این تحول احتمالاً بر دکترین امنیتی ایران در سال‌های آینده نیز اثر خواهد گذاشت. به جای اتکای صرف به پاسخ‌های متقارن، تمرکز بیشتری بر ابزارهای ژئواکونومیک و اهرم‌های بازدارندگی نامتقارن شکل خواهد گرفت. ابزارهایی که هزینه استفاده از قدرت نظامی علیه ایران را برای رقبا افزایش می‌دهند.

در نهایت، مهم‌ترین درس این جنگ شاید نه درباره ایران، امریکا یا اسرائیل، بلکه درباره ماهیت قدرت در جهان امروز باشد. در عصر وابستگی متقابل اقتصاد هیچ قدرتی، حتی اگر از برترین ارتش جهان برخوردار باشد، نمی‌تواند بدون پرداخت هزینه‌های سنگین، بحران‌های ژئوپلیتیکی را مدیریت کند. شاید به همین دلیل است که پس از پایان درگیری‌ها، دیگر کمتر کسی از «پیروزی قاطع» سخن می‌گوید. آنچه باقی‌مانده، منطقه‌های شکستند، تر، اقتصاد جهانی حساس‌تر و رقابتی شدیدتر میان قدرت‌های بزرگ است. اما در میان همه این تحولات، ایران به درسی دست یافت که می‌تواند در سال‌های آینده بر رفتار بازیگران منطقه‌ای و جهانی تأثیر بگذارد. در دنیای امروز، گاهی مؤثرترین سلاح در اختیار داشتن اهرمی است که بتواند محاسبات اقتصادی و راهبردی رقیب را تغییر دهد.

^[1] سال‌ها درباره امکان محدود کردن عبور و مرور انرژی از این آبراه سخن گفته بود، اما جنگ اخیر

^[2] نشان داد که حتی احتمال اختلال در این مسیر نیز می‌تواند بازارهای جهانی انرژی، اقتصادهای

^[3] صنعتی و محاسبات امنیتی قدرت‌های بزرگ را دگرگون کند

^[4] ارزش این اهرم، نه در بسته شدن دائمی تنگه، بلکه در توانایی ایجاد عدم قطعیت است

^[5] عدم قطعیتی که قیمت نفت، هزینه بیمه کشتی‌ها، امنیت زنجیره تأمین جهانی و حتی بازارهای مالی را تحت تأثیر قرار می‌دهد

^[6] این دقیقاً همان نقطه‌ای است که می‌توان از یک موفقیت راهبردی برای ایران سخن گفت

^[7] نه به این معنا که جنگ هیچ هزینه‌ای برای تهران نداشت، بلکه از آن جهت که تجربه جنگ، ابزار مؤثرتری برای

^[8] بازدارندگی و چانه‌زنی در اختیار سیاست‌گذاران ایرانی قرار داد

^[9] در واقع، ایران بیش از هر چیز دریافت‌که در نبرد نامتقارن، اثرگذاری بر اقتصاد جهانی می‌تواند گام از پاسخ مستقیم نظامی نیز کارآمدتر باشد

^[10] این تحول، معادلات آینده مذاکرات میان تهران و واشینگتن را نیز دستخوش تغییر خواهد کرد

^[11] زیرا هرگفت‌وگویی امنیتی از این پس ناگزیر باید نقش ژئوپلیتیکی تنگه هرمز و امنیت انرژی را نیز در نظر بگیرد

^[12] در سوی دیگر میدان، امریکا با واقعیتی مواجه شد که سال‌ها تلاش کرده بود از آن فاصله بگیرد؛ بازگشت دوباره به چرخه بحران‌های پر هزینه خاورمیانه

^[13] یکی از مهم‌ترین اهداف راهبرد کلان امریکا در دهه گذشته، انتقال تمرکز از خاورمیانه به منطقه هند-آرام برای مهار چین بوده‌است

^[14] اما جنگ با ایران، بخشی از منابع توجه و ظرفیت سیاسی واشینگتن را بار دیگر به منطقه بازگرداند که قرار بود امنیت نسبی آن کاهش یابد

^[15] این دقیقاً همان چیزی است که رفقای امریکا، به‌ویژه چین، از آن سود می‌برند

^[16] هر میزان تمرکز بیشتر امریکا بر بحران‌های خاورمیانه، به همان میزان از توان رقابتی آن در شرق آسیا می‌کاهد

^[17] بنابراین حتی اگر جنگ از منظر نظامی محدود باقی‌مانده باشد، از منظر ژئوپلیتیکی هزینه فرصت بزرگی برای واشینگتن ایجاد کرده‌است

^[18] در همین حال، اسرائیل نیز با واقعیتی مشابه روبه‌رو شد

^[19] عملیات نظامی نتوانست محیط امنیتی باثبات‌تری ایجاد کند

^[20] امنیت پایدار زمانی حاصل می‌شود که تهدیدهای راهبردی کاهش یابند